

تطبیقی مکتب‌های ادبیات^۱

صدیقه شرکت مقدم*

چکیده

در مقاله حاضر، سعی بر آن است که توضیحی چند درباره ادبیات تطبیقی داده شود؛ سپس مقایسه‌ای بین مکاتب ادبی انجام گیرد؛ آنگاه، قلمرو ادبیات تطبیقی و بازتاب آن در ایران و جهان امروز بررسی، و سرانجام، اهمیت آن در دنیای فعلی با ذکر دلایل آشکار شود. ادبیات تطبیقی، از شاخه‌های جدید و گسترده ادبیات و ادبیات نمایشی امروز است که در آن، تشابه و تفارق نمونه‌های مختلف آثار ادبی بررسی می‌شود. در ادب تطبیقی، آنچه مورد نظر محقق و نقاد است، نقش اثر ادبی نیست، بلکه در کیفیت و تجلی و انعکاسی است که اثر ادبی قومی در ادبیات قوم دیگر پیدا می‌کند. ادبیات تطبیقی نه تنها از مرزهای سیاسی، زبانی، ملی، کشوری و فرهنگی فراتر می‌رود، بلکه به دنبال گشودن افق‌های تازه فکری است؛ به عبارت دیگر، ادبیات تطبیقی نه تنها در پی ایجاد ارتباط و گفت‌وگو با دیگر رشته‌های علوم انسانی است، بلکه درصدد ایجاد تفاهم میان فرهنگ‌های مختلف است. از این رو، تحقیق و تفحص در این موضوع، بسی مهم و قابل اهمیت است.

کلیدواژه‌ها: ادبیات تطبیقی، نظریه‌های ادبیات تطبیقی، مکتب فرانسوی، مکتب امریکایی، علوم انسانی، آثار ادبی.

1. Les écoles de la littérature comparée

*. عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی - وزارت علوم.

تاریخ دریافت: ۸۸/۷/۱۵؛ تاریخ پذیرش: ۸۸/۹/۱۶

ssherkat@gmail.com

مقدمه

فردیناند برونٹی‌یر^۱ (۱۹۰۶-۱۸۴۹) - استاد زبان و ادبیات فرانسه و عضو فرهنگستان فرانسه - جمله معروفی دارد:

«ما هرگز خودمان را نخواهیم شناخت اگر فقط خودمان را بشناسیم.» (به نقل از موهانتی^۲). این جمله کوتاه، ضروری‌ترین مبحث در تعاملات بین فرهنگی و بیانگر شاکله و فلسفه ادبیات تطبیقی به عنوان یک رشته آکادمیک و شاخه‌ای از دانش بشری است که در ایران آنچنان که باید و شاید شناخته نشده است و اغلب چنین می‌انگارند که هرگاه کسی دو شاعر یا دو نویسنده یا صرفاً دو موضوع را با یکدیگر مقایسه کرد، وارد قلمرو ادبیات تطبیقی شده است. (انوشیروانی، ۱۳۸۹: ۷)

دلیل عمده این برداشت نادرست، کم‌حوصلگی و بی‌توجهی به نظریه‌های ادبی این رشته است. ابوالحسن نجفی معتقد است:

در مورد ادبیات تطبیقی، اشکال کار آنجا است که ترکیب این دو لفظ «ادبیات» و «تطبیق» برای شنونده ناآشنا، در نخستین برخورد، روشنگر که نیست هیچ، گمراه‌کننده هم است. (انوشیروانی، «درآمدی ساده و کوتاه بر ادبیات تطبیقی و مطالعات فرهنگی»^۳)

دیگر آنکه ادبیات تطبیقی همانند سایر مباحث علوم انسانی، در مسیر تاریخی خود رشد و تکامل داشته است و نمی‌توان برای آن تعریف یا نظریه‌ای واحد و منسجم ارائه داد (انوشیروانی، ۱۳۸۶: ۶)؛ حال آنکه تطبیق روشی است که در سایر شاخه‌های دانش بشری - اعم از علوم انسانی و علوم دقیق مانند اقتصاد تطبیقی، آموزش و پرورش تطبیقی، حقوق تطبیقی، زبان‌شناسی تطبیقی، اسطوره‌شناسی تطبیقی، فلسفه تطبیقی، مطالعات تطبیقی ادیان، عرفان تطبیقی، آناتومی تطبیقی، پزشکی تطبیقی، و... - نیز متداول است. اما ادبیات تطبیقی جزو بین‌رشته‌ای‌ها و مستقل و اصولاً بینش و فلسفه جدیدی در ادبیات است. به سخن دیگر، ادبیات تطبیقی، نظریه و تعریف خاصی برای ادبیات دارد، حوزه‌های

1. Ferdinand Brunetière

2. Mohanty

3. <http://www.farhangshenasi.com/persian/node/135>

پژوهشی خود را دارد و درعین ارتباط با ادبیات ملی، حیطة آکادمیک مستقلى در مطالعات و پژوهش‌های ادبی است، ولی فلسفه تطبیقی، به‌عنوان مثال، صرفاً یکی از مباحث رشته فلسفه است. (انوشیروانی، ۱۳۸۷: ۱۶)

انسان امروز دریافته است که با مبادله فرهنگى در معنای وسیع آن می‌تواند در زمینه‌ای که ضعف و نارسایی دارد، دانش ملت دیگری را به‌دست آورد و با تواناشدن در آن زمینه خاص، به اهداف سیاسی و اقتصادی و هر آنچه بدان نیاز دارد، برسد (رادفر، ۱۳۸۷: ۸۹). قلمرو ادبیات تطبیقی از زمان ظهور آن تا کنون، میدانی وسیع از فعالیت‌های فکری را پوشش داده و نحله‌ها و گرایش‌های متنوعی را در خود جای داده است. ادبیات تطبیقی، نوعی دادوستد فرهنگی است؛ زیرا همان‌طور که فرهنگ ملل مختلف بر هم تأثیر می‌گذارند، ادبیات آنها هم که یکی از ارکان فرهنگ است، در هم اثر می‌گذارند. بنابراین، تحقیق در ادبیات تطبیقی، به چند موضوع کمک می‌کند: یکی، به کشف روابط فرهنگی بین ملت‌ها؛ دیگر، به درک آن قسمت از تحولات ادبی که مربوط به این نوع روابط است. از این رو، این رشته از معارف بشری، در برقراری دوستی و صلح بین ملل مؤثر است (بقایی، ۱۳۸۸: ۱۴). درحقیقت، ادبیات تطبیقی، پنجره‌ای گشوده‌شده به دنیای یکرنگی‌ها است که علی‌رغم فواصل زمانی و بعد مکانی، وجوه مشترک اندیشه‌های عرصه فرهنگ و ادب، شعر و عرفان،... در آن رخ می‌نماید و حقیقت حال انسان‌ها را در چهره بزرگان عاشق متجلی می‌سازد (حسن‌زاده، ۱۳۸۸: ۴۷).

شایان ذکر است که ادبیات تطبیقی، پایانی بر خودمهم‌بینی فرهنگی است. پویایی خاص ادبیات تطبیقی، این امکان را برای این شاخه فراهم کرده است که هماهنگ با تحولات فکری زمان خود حرکت کند؛ حرکتی که در ادبیات ملی و قومی کمتر به‌چشم می‌خورد (فاضلی، ۱۳۸۶: ۱۲). ادبیات تطبیقی در عرصه پژوهش، به دور خود ننشیده و خود را محدود نساخته است. ماهیت ادبیات تطبیقی، بین‌رشته‌ای، بین‌المللی و بین‌فرهنگی و در

یک کلام پلورالیستی است. با چنین پیشینه تاریخی است که می‌توان ادبیات تطبیقی را پایه‌گذار مطالعات فرهنگی در دوران معاصر محسوب کرد. ادبیات تطبیقی بیش از ادبیات ملی قادر است خود را با نظریه‌های جدید نقد ادبی همراه کند چون ماهیتاً با هم سازگاری دارند. ادبیات جهان نیز رابطه تنگاتنگی با ادبیات تطبیقی دارد و در واقع، مواد خام مطالعات پژوهشگر ادبیات تطبیقی را تشکیل می‌دهد (یوست، ۱۳۸۷: ۳۳). نگاهی گذرا به نقد ادبی، بیانگر وجوه گسترده بین‌رشته و بین‌فرهنگی آن است. بدین‌سان، در آمیختن مطالعات ادبی و فرهنگی، نه تنها تضعیف وجه متن ادبی آن نیست بلکه موجب بازنمایی فصول مشترک این دو حوزه تحقیقی در علوم انسانی است.

از سال ۱۹۵۰، اهمیت ماهیت بین‌رشته‌ای ادبیات تطبیقی، بر ماهیت بین‌المللی آن فزونی گرفت؛ به دیگر سخن، در ادبیات تطبیقی، توجه را بیشتر به مطالعه روابط بین هنرهای زیبا از یک سو و سایر رشته‌های علوم انسانی، از سوی دیگر، معطوف کردند. به‌خصوص از اواسط ۱۹۶۰ به بعد بود که توجه در ادبیات تطبیقی به علوم اجتماعی معطوف شد. در حال حاضر، اصول اولیه ادبیات تطبیقی - که بر مطالعات بین‌المللی و بین‌رشته‌ای استوار بود - به مطالعات بین‌فرهنگی پیوند خورد و با آن یکسان شد. مطالعات فرهنگی، دانشی بین‌رشته‌ای و ترکیبی از جامعه‌شناسی، مطالعات و نظریه‌های ادبی، نظریه‌های فرهنگ‌شناسی، مطالعات فیلم و تلویزیون و رسانه‌های عمومی، تاریخ هنر، انسان‌شناسی فرهنگی، موسیقی و ادبیات عامیانه و خرده‌فرهنگ‌ها است. محققان این رشته در پی آن‌اند که نشان دهند چگونه پدیده‌های خاصی به مسائلی از قبیل نژاد، قوم، جنسیت، طبقه اجتماعی و ایدئولوژی ارتباط می‌یابند. از ویژگی‌های مطالعات فرهنگی آن است که نخبه‌گرا نیست و به فرهنگ عامیانه یا به عبارت دیگر به هنجارها و رفتارهای روزمره مردم جامعه‌ای خاص می‌پردازد و سعی می‌کند با تحلیل آن، به ساختارهای کلان فرهنگی در جامعه دست یابد.

1. <http://www.daneshju.ir/forum/archive/t-35876.html>

ناگفته نماند که در هر شاخه از دانش بشری، اعم از علوم انسانی، فنی و مهندسی، تجربی و هنرهای زیبا، ارائه نظریات جدید و ابطال یا تکمیل نظریه‌های پیشین، بر غنای مباحث آن افزوده و بدین سان باعث رشد و تکامل آن شاخه از دانش بشری شده‌اند. درمورد مطالعات ادبی نیز تئوری‌های جدید همواره افق‌های تازه‌ای برای پژوهشگران ادبی گشوده‌اند. مزیت آشنایی با نظریه‌های ادبی این است که در نظریه همیشه سؤال‌های جدیدی مطرح می‌شود، تفسیرهای قبلی به چالش کشیده و منتقد به تفکر واداشته می‌شود و بدین سان بر زوایای پنهان متن پرتوافکنی و افق‌های جدیدی به روی خواننده گشوده می‌شود؛ و این، روندی است که در محیط‌های آکادمیک دنیا رایج است، برای مثال، درباره نمایشنامه‌های شکسپیر^۱ کتاب‌ها و پایان‌نامه‌های فراوانی به زبان انگلیسی نوشته شده است و هنوز هم نوشته می‌شود. چگونه است که این همه مطلب نوشته می‌شود و هیچ‌یک هم تکراری نیست؟ چون نظریه‌ها و رویکردهای جدید نقد ادبی، دریچه و منظر جدیدی برای قرائت متن می‌گشایند و امکان نقدهای عملی متفاوتی در اختیار منتقدان قرار می‌دهند. خوشبختانه در ایران نیز تعدادی از پژوهشگران از منظر نظریه‌های جدید ادبی، همچون منطق گفت‌وگویی، مطالعات فرهنگی، تاریخ‌گرایی نو، هرمنوتیک، نشانه‌شناسی، روایت‌شناسی، روان‌شناختی، ادبیات تطبیقی، ... به‌شکلی روشمند آثار گرانبهای ادبیات فارسی را بررسی کرده و راه‌های جدیدی برای محققان جوان گشوده‌اند. (انوشیروانی، ۱۳۸۷: ۱۶)

مسئله مهمی که باید به آن اشاره کرد، این است که امروزه نظریه‌های ادبیات تطبیقی به‌درستی شناخته نشده‌اند و همان‌طور که در آغاز این مقاله اشاره شد، وجه وصفی «تطبیقی»، در این اصطلاح موجب بدفهمی شده است. اغلب بر این عقیده‌اند که هدف ادبیات تطبیقی، مقایسه یا سنجش دو یا چند اثر ادبی از فرهنگ‌های مختلف است؛ درحالی‌که این لفظ فقط ناظر بر روشی است که در مطالعات ادبی به‌طور کلی به‌کار می‌رود و

1. Shakespeare

خاص این رشته نیست. ادبیات تطبیقی، نگرش و نظریه جدیدی در مطالعات ادبی، یا به‌زعم برخی از متفکران رویکرد جدیدی در نقد ادبی است و تطبیق صرفاً وسیله‌ای است برای رسیدن به هدفی والاتر (کاظم حمیدی، ۱۳۸۸). تفکر انتقادی و نقد دائمی، یکی از شاخص‌های مکتب‌های پویا است. ادبیات تطبیقی نیز در سیر تاریخی خود، ضمن حفظ چهارچوب کلی این دانش، تحولات و تغییرات درونی بسیاری را پذیرا بوده است. طبیعی است که لازمه پویایی و شادابی علمی، استقبال از نوآوری‌های فکری است که ممکن است گاه کاملاً متباین و غیرقابل جمع با یکدیگر باشند. عدم شناخت دقیق و شفاف تنوع و دگرگونی‌های مباحث نظری، به عدم درک عمیق و دقیق ادبیات تطبیقی منتهی شده است.

شایان ذکر است که تفاوت مطالعات ادبیات ملی و تطبیقی در این است که پژوهشگر ادبیات تطبیقی پا را از حوزه ادبیات ملی فراتر می‌گذارد و درصدد شناخت «دیگری» است؛ به عبارتی دیگر، ادبیات تطبیقی در هر زمان بر آن است که «خودی» را در آینه «دیگری» ببیند و بشناسد («درآمدی ساده و کوتاه بر ادبیات تطبیقی و مطالعات فرهنگی»)^۲. پژوهشگر ادبیات تطبیقی، «دیگری» را بیگانه نمی‌پندارد.

هیچ ملتی، هویتی خالص و بکر ندارد؛ و هر فرهنگی، امتزاجی از سایر فرهنگ‌ها است منتها درجه و میزان این امتزاج متفاوت است. پژوهشگران ادبیات تطبیقی در کشورهای اسلامی عمدتاً کشورهای مصر و ایران را دربر می‌گیرد. نکته قابل توجه اینکه این پژوهشگران تحت تأثیر مکتب فرانسوی ادبیات تطبیقی هستند. از میان پژوهشگران عربی که آثارشان به فارسی ترجمه شده است، می‌توان به محمد عبدالسلام کفافی، طه ندا، و محمد غنیمی هلال اشاره کرد؛ و از میان پژوهشگران ایرانی هم فاطمه سیاح، جواد حدیدی، مجتبی مینوی، عبدالحسین زرین کوب، فرشیدورد، اسلامی‌ندوشن، علیرضا انوشیروانی و طهمورث ساجدی، تألیفات و اشارات ارزشمندی درباره ادبیات تطبیقی دارند.^۱

1. <http://tkg.af/dari/culture-and-art/literature/1031>

2. <http://www.farhangshenasi.com>

قلمرو ادبیات تطبیقی

دکتر حدیدی، پیدایش ادبیات تطبیقی را برای نخستین بار در فرانسه می‌دانست و معتقد بود پژوهشگران فرانسوی اولین کسانی هستند که این روش جدید را در تحقیقات ادبی رواج دادند. در سال ۱۸۲۸، فرانسوا ویلمن^۲ - یکی از استادان سوربن در درس تاریخ ادبیات فرانسه - گاه از تأثیر ادبیات انگلیسی و ایتالیایی بر ادبیات فرانسه سخن می‌گفت و دانشجویان را به سنجش ادبیات این ملت‌ها برمی‌انگیخت. ویلمن در جلد چهارم مجموعه سخنرانی‌های خود - که در سال ۱۹۸۳ منتشر شد - اصطلاح ادبیات تطبیقی را برای نخستین بار به کار برد (حدیدی، ۱۳۷۳: ۱) و بعد از او، «سنت - بو»^۳ - منتقد مشهور فرانسوی - آن را ترویج داد و به کار برد. البته در حیطه ادبیات تطبیقی می‌توان به اندیشمندان به نامی همچون ماریوس - فرانسوا گیار^۴، ژان ماره کاره^۵، رنه اتیامبل^۶ و پل ون تیگم^۷ - که همگی فرانسوی هستند - اشاره کرد. مطابق این مکتب، وظیفه پژوهشگر ادبیات تطبیقی، بررسی روابط و مبادلات ادبی بین ملت‌ها است؛ به عبارت دیگر، در ادبیات تطبیقی، به چگونگی و ماهیت تأثیرگذاری و تأثیرپذیری^۸ بین نویسندگان و آثار ادبی ملت‌ها و زبان‌های مختلف توجه می‌شود. لازمه سنجش ادبیات ملت‌های مختلف، اثبات نوعی رابطه تاریخی میان آنها است. تنها پس از کشف این رابطه است که می‌توان از تأثیر سخن به میان آورد.

می‌توان ادعا کرد که هیچ اثر ادبی تا به حال خلق نشده است که به شکلی از نویسندگان و آثار ادبی قومی خود و یا بیگانه تأثیر نپذیرفته باشد^۹. به این دستاورد، فرانسوا ویلمن و چند تن از ادیبان فرانسوی آشنا به زبان‌های بیگانه، از جمله زبان‌های شرقی، توجه کردند؛ و در نتیجه، آثار تطبیقی چندی که جنبه‌های تأثیر و تأثر نویسندگان فرانسوی در آثار خارجی

1. <http://kianpishkar.blogfa.com/cat-25.aspx>

2. François Villemain

4. Marius-François Guyard

6. René Etiemble

8. Influence exercée, influence reçue

9. <http://2.dvb5.biz/t29619.html> (برگرفته از مقاله دکتر طهمورث ساجدی)

3. Saint-Beuve

5. Jean Marie Carré

7. Paul Van Tieghem

و برعکس را دربر داشت، ارائه شد، آثاری که مبانی تاریخی (سویه^۱ و تروبتسکوی^۲، ۱۹۹۷:۷۳۲) ادبیات تطبیقی را برای همیشه تثبیت کرد. از سوی دیگر، پل ون تیگم - که ابتدا به جنبه‌های گوناگون ادبیات تطبیقی توجه داشت، و راهکارهای بعدی آن را که تا به امروز به کار می‌رود - تدوین کرد - و ژان ماری کاره - که معرف بُعد جدیدی در ادبیات تطبیقی از منظر تصویرشناسی^۳ بود (گیار^۴، ۱۹۶۹:۳۳) - تطبیق‌گرانی بودند که آثارشان نه فقط دربارهٔ اعتلای ادبیات تطبیقی و جایگاه آن در دانشگاه، بلکه همچنین رستاخیزی برای زبان فرانسه بود که این آثار در آن زبان نوشته شده بود و در نتیجه گرایش تأثیر و تأثر در ادبیات تطبیقی - که خود بررسی ارتباط‌های ادبی بین دو یا چند قوم است - به تکوین مکتب فرانسوی - که در این مقال دربارهٔ آن صحبت خواهد شد - منجر شد (ون تیگم، ۱۹۵۱:۴۳؛ پیشوا^۵ و روسو^۶، ۱۹۶۷:۸۵).

در طول این قرن، ادبیات تطبیقی در سایر کشورهای دارای ادبیات غنی و یا وابسته به حوزه‌های زبانی مشترک به‌ویژه در آلمان هم شکل گرفت (به نقل از دکتر طهمورث ساجدی)^۷. در این کشور، مورخان گوناگون ادبیات، جایگاه کوچکی به ادبیات تطبیقی اختصاص دادند و آگوست ویلهلم^۸، فریدریش فن شلگل^۹، یوهان گوتفرد آیشهورن^{۱۰}، و فریدریش بوتروک^{۱۱}، ویژگی‌های کلی تأثیرهای مهم را خاطر نشان و چندین مضمون یا دست‌مایهٔ بین‌المللی را ذکر کردند (ون تیگم، ۱۹۵۱:۲۵). اما حرکت اصلی، باز هم از فرانسه، آن هم در اواخر همان قرن، انجام گرفت، به طوری که تا اوایل قرن بعد، مجموعه‌ای عظیم از رساله‌ها و مطالعات تطبیقی - که دربارهٔ تأثیر و تأثر در ادبیات‌های اروپا، و حتی در نوع موضوعات کاملاً بی‌بدیل بودند - ارائه شد؛ در عین حال که به ادبیات شرق نیز به‌طور گذرا توجه شد و پی‌یر

1. Didier Souiller

3. Imagologie

5. Claude Pichois

7. www.sid.ir/fa/VEWSSID/J_pdf/68213831702/pdf

8. August Wilhelm

10. J.G. Eichhorn

2. Troubetzkoy

4. Guyard, M.F.

6. Rousseau, A.M.

9. Friedrich von Schlegel

11. F. Bouterwek

مارتینو^۱ نخستین اثر از این نوع را ارائه کرد (مارتینو، ۱۳۸۱:۱؛ حدیدی، ۱۳۷۳:۶). این امر بعدها مقدمه خوبی برای دیگر آثار مشابه شد؛ چرا که ابعاد جدیدی در ادبیات تطبیقی گشوده شد و شرقی‌ها هم علاقه‌مند شدند که در همین زمینه کار و تألیف کنند.

درباره زادگاه حقیقی ادبیات تطبیقی، بین برخی از اندیشمندان اختلاف نظر وجود دارد؛ برای مثال، مهدی محقق - رئیس هیئت مدیره انجمن ترویج زبان و ادبیات فارسی ایران - گفته است:

مطرح شده است که ادبیات تطبیقی در اروپا و کشورهای غربی متولد شده است و آنها بودند که سایه مطالعات تطبیقی را به وجود آوردند و در برنامه‌های خودشان گنج‌اندیدند؛ اما همان‌طور که مشهود است، این مسئله گزافی بیش نیست، زیرا که طبق شواهد تاریخی، ایران بنیانگذار ادبیات تطبیقی در دنیا است.^۲

به نظر مهدی محقق، در ایران، بسیاری از شعرا، فلاسفه، و نقادان، بر ادبیات تطبیقی تأکید داشتند؛ به‌طور مثال، تطبیق دو شاعر با یکدیگر در فرهنگ و ادب فارسی وجود دارد و یا ابوسعید نیشابوری در کتاب *الانصاف فی مسائل الخلاف*، دو مکتب را با هم مقایسه کرده است و حتی در بسیاری از کتب فارسی، اندیشه‌های دو حکیم (مثل افلاطون و ارسطو) با هم مقایسه شده است. محقق معتقد است که در ادبیات تطبیقی زبان فارسی و زبان عربی، بسیاری از کشورهای عربی، لغات و وزن شعر، ضرب‌المثل‌ها و مضامین شعری خود را از ما اقتباس کردند و این نشان‌دهنده آن است که زبان فارسی به زبان عربی وارد شده است. اما آنچه امروز اکثریت اندیشمندان آن را تأیید کرده‌اند، همانا گفته ون تیگم فرانسوی است:

ادبیات تطبیقی، علمی است اساساً فرانسوی که در اوایل قرن نوزدهم و در کنار سایر رشته‌های تطبیقی نوپا شکل گرفت. (ون تیگم، ۱۹۵۱:۶)

1. Pierre Martineau
2. <http://www.ebo.iau.ir/html/modules.php?op=modload&name=News&file=article&sid=478>

در این ایام، کلاسیسیسم فرانسه، درمقابل فشار رمانتیسم آلمان و انگلیس، مهجور شد و در غایت، فرانسه نیز با تانی به رمانتیسم متمایل شد، در عین حال که به دستاورد خود در دو قرن گذشته - که درطول آن، زبان و ادبیات فرانسه، پرچمدار فرهنگ بعد از رنسانس در اروپا بود - با تعمق می‌نگریست.^۱ ادبیات تطبیقی در زادگاه خود - یعنی فرانسه - بخشی از تاریخ ادبیات محسوب می‌شود و پژوهشگران فرانسوی بیشتر به دنبال یافتن سرچشمه‌های الهام و حقایق تاریخی بودند که بتواند تأییدی بر تعاملات ادبی بین دو ادبیات باشد. به سخن دیگر، برای پژوهشگران فرانسوی بُعد ادبی یا زیبایی‌شناسی آثار ادبی مطرح نبود. آنها به تجزیه و تحلیل ادبی خود اثر کاری نداشتند و بیشتر به عوامل خارجی - که واسطه تأثیرات ادبی بودند - توجه داشتند. رنه ولک^۲ و اوستین وارن^۳ - پیشگامان مکتب امریکایی ادبیات تطبیقی - بر این عقیده هستند که این نوع پژوهش‌ها به تدریج کم‌رنگ شده است و پژوهشگران ادبیات تطبیقی به زمینه‌های جدیدی در این رشته دست یازیده‌اند. مکتب فرانسوی ادبیات تطبیقی، به تاریخ ادبیات معطوف است و تحت تأثیر فلسفه پوزیتویته، در پی یافتن ادله تاریخی است تا بتواند تأثیرپذیری و تأثیرگذاری ادبی را در بین ملل مختلف به تصویر کشاند. در مکتب فرانسوی، بیشتر به شواهدی توجه می‌شود که با آنها بتوان تأثیرپذیری یا تأثیرگذاری را اثبات کرد. بدین‌سان، در مکتب فرانسوی، مرزهای پژوهش‌های ادبیات تطبیقی به دقت ترسیم می‌شود؛ درحالی‌که در مکتب امریکایی، محدودیت و مرزی از این نظر قائل نمی‌شوند (همان).

مکاتب ادبیات تطبیقی

ادبیات تطبیقی، همانند سایر شاخه‌های علوم بشری، رشته‌ای پویا بوده که درطول دو قرن گذشته، به‌خصوص چند دهه اخیر، متحول شده و بیش از پیش با سایر علوم انسانی

1. <http://www.farhangshenasi.com>

2. René Wellek

3. Austin Warren

درآمیخته و در نتیجه نظریه‌های جدیدی در آن مطرح شده است. در این شاخه از دانش بشری، دو مکتب عمده وجود دارد: مکتب فرانسوی^۱ و مکتب امریکایی^۲. در مکتب فرانسوی ادبیات تطبیقی - که قدمتی طولانی دارد و به اصولی روشمند متکی است - بررسی در حوزه تأثیرگذاری و تأثیرپذیری ادبی صورت می‌گیرد، البته به شرط داشتن دلایل متقن و مستند تاریخی.

مکتب فرانسوی

ادبیات تطبیقی، با مکتب فرانسوی شروع شد^۳. از اوایل قرن بیستم تا جنگ جهانی دوم، تحت تأثیر مکاتب اثبات گرا^۴ و تجربه گرا^۵، مکتبی به نام «مکتب فرانسوی» شکل گرفت که در آن، توجه به شواهد «خواستگاه‌ها» و «تأثرها»ی میان فرهنگی و مابین ملل، بر هر دیدگاه دیگری، ارجحیت داشت و بنابراین، کار پژوهشگر، یافتن سرخ‌های مضامین و ایده‌های ادبی و چگونگی انتقال آنها از ملتی به ملت دیگر در گذر زمان بود. مکتب فرانسوی ادبیات تطبیقی - که پیشگام عرصه پژوهش‌های ادبیات تطبیقی در جهان است - بر دو اصل تأثیر و ارتباطات ادبی استوار است؛ به سخن دیگر، از دیدگاه این مکتب، اثبات روابط تاریخی بین آثار ادبی که به زبان‌های مختلف نگاشته شده‌اند، شرط مسلم و قطعی ورود به عرصه پژوهش‌های ادبیات تطبیقی است. بدین ترتیب، روشن می‌شود که در این حوزه، هدف، علی‌رغم برداشت عده‌ای، تطبیق یا مقایسه نیست، بلکه تطبیق صرفاً وسیله‌ای است برای رسیدن به هدف که همانا تبیین تعاملات و مبادلات ادبی بین ملت‌های مختلف است. مکتب فرانسوی، بر تفکر پوزیتیویستی قرن نوزدهم اروپا مبتنی است و در آن، بر ارائه شواهد و مدارک علمی و تاریخی تأکید می‌شود. در مکتب امریکایی ادبیات تطبیقی،

1. Ecole française
3. <http://p30yaran.myqiq.ir/>
5. expérimental

2. École américaine
4. positiviste

از دیدگاهی فراخ‌تر به این حوزه نگاه می‌شود. در این مکتب، معیار انتخاب، ملیت و فرهنگ است نه صرفاً زبان؛ برای مثال، از نظر پژوهشگران مکتب امریکایی، بررسی تطبیقی دو اثر ادبی، یکی از انگلستان و دیگری از امریکا، امکان‌پذیر است به شرط آنکه آن اثر ادبی امریکایی به بعد از استقلال ادبی امریکا مربوط باشد یعنی زمانی که امریکا ادبیات ملی خاص خود را یافت.^۱

مکتب امریکایی

در واکنش به مکتب فرانسوی، محققان امریکایی پس از جنگ جهانی دوم، مکتبی به نام مکتب «امریکایی» بنیان نهادند که روش آن، نقد مستقیم و بی‌واسطه ادبیات، بدون تکیه بر آثار ادبی خاص و پس‌زمینه تاریخی آنها - برخلاف مکتب فرانسوی - بود. اهداف این مکتب، نزدیکی بیشتری با تفکرات گوته^۲ - در راستای همکاری‌های میان‌مللی - داشت و سعی آن، رسیدن به «حقایق» انسانی برپایه معماری ادبی متجلی در ادبیات انسان‌ها در هر زمان و هر مکان بود. در آغاز، در مکتب امریکایی، صرفاً ادبیات جهان غرب یعنی اروپای غربی و امریکای شمالی با تکیه بر ادبیات انگلستان، آلمان و فرانسه تطبیق می‌شد و گهگاه ادبیات ایتالیایی (صرفاً دانته^۳) و اسپانیایی (صرفاً سروانتس^۴) نیز مدنظر بود. یکی از آثار ناب متعلق به مکتب امریکایی، کتاب میمسیس^۵ اثر اریش اوئلباخ^۶ است که گنجینه‌ای از روش‌های واقع‌گرا بر روی متونی با سابقه چند هزار ساله محسوب می‌شود. رویکرد مکتب امریکایی، با مطالعات فرهنگی صورت‌گرفته طی دهه‌های ۷۰ و ۸۰ میلادی، داشت. این حوزه امروز متحول شده است، به طوری که تطبیق‌گران در کنار ادبیات غرب، به ادبیات چینی، هندی، عربی، فارسی،... نیز توجه دارند (مصاحبه با دکتر طهمورث ساجدی درباره ادبیات تطبیقی)^۷.

- | | |
|--|--------------------|
| 1. http://2.dvb5.biz/t29619.html | 1. Goethe |
| 3. Dante | 4. Servantes |
| 5. Mimesis | 6. Erich Auerbach, |
| 7. http://www.amirkabir.net/pages-43.html | |

تلاش‌های اخیر، رویکرد نگاه مجدد به جنبه‌های قومی و فرهنگی ادبیات است که پیش‌تاز آن را باید گایاتری اسپیواک^۱ و کتابش با عنوان *مرگ/انضباط* (۲۰۰۴) دانست. او رویکرد میان‌فرهنگی را بدون در نظر گرفتن هرگونه مرزبندی قومی و ملی توصیه می‌کند. پژوهشگران ادبیات تطبیقی مکتب امریکایی، جهت تبیین و شفاف‌تر شدن مفهوم ادبیات تطبیقی، آن را از ادبیات جهان و ادبیات همگانی تفکیک کرده‌اند. گوته اولین کسی بود که اصطلاح ادبیات جهان را در نوشته‌های خود به کار برد. مراد او از ادبیات جهان، نوعی جهان‌وطنی ادبی است: درآمدن از پوسته تنگ قومیت‌محوری و نگاه به دیگری. گوته با طرح این موضوع می‌خواهد توجه اروپاییان را به یکدیگر و به کشورهای شرقی جلب کند. او این نکته را خوب دریافته بود که شناخت دیگری و احترام به ارزش‌ها و آرمان‌های دیگران، نه تنها بستر ساز تفاهم و دوستی‌ها است، که امکان شناخت عمیق‌تر و ریشه‌ای‌تر خود را نیز فراهم می‌کند (درآمدی ساده و کوتاه بر ادبیات تطبیقی)^۲. رنه ولک و اوستین وارن در کتاب *نظریه ادبیات* می‌گویند که منظور گوته از ادبیات جهانی این بود که زمانی باید ادبیات همه جهان یکی شود. آرمان اتحاد ادبی این است که ادبیات همه اقوام، ترکیبی عظیم به وجود آورند و در یک هماهنگی جهانی، هر قومی وظیفه خاص خود را انجام دهد. اما خود گوته متوجه شد که این آرمان بسی دور از دسترس است و هیچ ملتی حاضر نیست فردیت خود را از دست بدهد. امروزه چنین ادغامی حتا دست‌نیافتنی‌تر شده است و در واقع باید گفت که هیچ‌کس قلباً مایل نیست تنوع ادبیات اقوام گوناگون را از بین ببرد. مکتب امریکایی ادبیات تطبیقی، در سال ۱۹۵۸، با سخنان رنه ولک در دومین همایش بین‌المللی ادبیات تطبیقی، مسیر تازه‌ای را آغاز کرد. از نظر ولک، بعد ادبی، زیبایی‌شناسی و هنری باید در کانون توجه این رشته باشد. وی ادبیات تطبیقی را نظریه‌ای جدید در ادبیات می‌داند. در مکتب امریکایی، حیطة ارتباطات و تأثیرات ادبی، یکی از زمینه‌های عمده پژوهشی در ادبیات

1. Gayatri Spivak

2. <http://farhangshenasi.com/persian/node/135>

تطبیقی دانسته می‌شود منتها از منظری فراخ‌تر؛ بدین سان که در بر یافتن مدرک تاریخی و شواهد اثبات‌گرایانه اصرار نمی‌شود و قبول می‌شود که برخی شباهت‌ها بین آثار ادبی، ناشی از روح مشترک همهٔ انسان‌ها است و بیشتر بر آن است که ادبیات به‌عنوان پدیده جهانی و در ارتباط با سایر شاخه‌های دانش بشری و هنرهای زیبا معرفی شود. این تحول، نشانهٔ توسعهٔ طبیعی تاریخ بشر است از قومیت به ملیت و سپس به انسانیت و بشریت. اگر بخواهیم ریشهٔ این تحول را در متن تاریخی آن جست‌وجو کنیم، باید بگوییم که مکتب فرانسوی ادبیات تطبیقی تا نیمهٔ اول قرن بیستم یعنی حدوداً تا جنگ جهانی دوم مورد توجه بود؛ و بعد از جنگ جهانی دوم - که نیاز به شناخت دقیق سایر جوامع بشری در جهت دستیابی به صلح و دوستی پایدار احساس شد - زمینه‌های پیدایش مکتب امریکایی ادبیات تطبیقی فراهم شد. این مکتب نه تنها روند ادبیات تطبیقی را از تاریخ‌گرایی به نظریه و نقد ادبی تغییر داد، بلکه با تأکید بر تمامیت ادبیات، حوزهٔ تحقیق در این شاخه از دانش بشری را که قبلاً فقط به ادبیات اروپا و امریکای شمالی محدود بود، توسعه بخشید و ادبیات شرق به‌خصوص ادبیات چین، هند، ژاپن و کشورهای اسلامی را نیز دربر گرفت. در دهه‌های بعد، افق دید ادبیات تطبیقی همچنان گسترش یافت. ویژگی‌های این گرایش جدید در سخنرانی چارلز برنهایمر^۱ در سومین همایش بین‌المللی تطبیقی در سال ۱۹۹۳ برشمرده شده است.

بازتاب ادبیات تطبیقی در ایران و جهان

امروزه، در دانشگاه‌های معتبر دنیا، رشتهٔ ادبیات تطبیقی گروهی مستقل و دارای اعضای هیئت علمی خاص خود است، هرچند که بنا به ماهیت بین‌رشته‌ای خود، در ارتباط تنگاتنگ با سایر رشته‌های علوم انسانی است. هم‌اکنون در تقریباً تمامی کشورهای دنیا در شرق و غرب - از جمله کشورهای همسایهٔ ایران، همچون جمهوری آذربایجان، ترکیه و کشورهای

1. Charles Bernheimer

عربی - گروه‌های آکادمیک و انجمن‌های علمی ادبیات تطبیقی وجود دارد. اولین کرسی ادبیات تطبیقی در سال ۱۸۶۱ - حدود یک‌قرن و نیم قبل - رسماً در دانشگاه ناپل ایتالیا برپا شد و فرانچسکو د سانکتیس^۱ آموزش ادبیات تطبیقی را در این دانشگاه آغاز کرد. انجمن بین‌المللی ادبیات تطبیقی (ICLA)^۲ در سال ۱۹۵۵ در پاریس تأسیس شد و تا به حال ۱۸ کنگره بین‌المللی به فاصله هر سه سال یک بار در کشورهای مختلف برگزار شده است که آخرین آن در آگوست ۲۰۰۷ در ریودوژانیرو^۳ (در برزیل) بود. انجمن‌های ملی ادبیات تطبیقی کشورهای مختلف، همگی، عضوی از این انجمن بزرگ بین‌المللی هستند که آخرین آن، انجمن ادبیات تطبیقی ترکیه (TuCLA) است که در فوریه ۲۰۰۷ تأسیس شد (اتوشیروانی، «درباره چرایی و اهمیت ادبیات تطبیقی»)^۴. اما در حال حاضر، در هیچ‌یک از دانشگاه‌های ایران گروهی با این نام به‌طور رسمی برای دانشجویان ادبیات وجود ندارد؛ و این در حالی است که در بسیاری از دانشگاه‌های دنیا، گذراندن حداقل یک درس ادبیات تطبیقی، به‌عنوان یکی از دروس عمومی، برای کلیه دانشجویان دانشگاه و در برخی از موارد برای دانش‌آموزان دبیرستانی الزامی است.

مجلات ادبیات تطبیقی

اولین مجله ادبیات تطبیقی با عنوان *مجله بین‌المللی ادبیات تطبیقی* به سردبیری هوگو ملتزل^۵ از سال ۱۸۷۷ در رومانی منتشر شد. در حال حاضر، حدود ۵۰ مجله تخصصی در زمینه ادبیات تطبیقی به زبان‌های مختلف در دنیا منتشر می‌شود که از آن میان در کشورهای شرقی می‌توان به چند مجله وزین همچون *مجله ادبیات تطبیقی مصر*، *مجله ادبیات تطبیقی دانشگاه جاداوپور هند*، *مجله ادبیات تطبیقی چین*، *مجله ادبیات و فرهنگ تطبیقی*

1. Francesco de Sanctis
2. International Comparative Literature Association
3. Rio de Janeiro
4. www.azarteam.com
5. Hugo Meltzel

هنگ‌کنگ، *مجله ادبیات تطبیقی ژاپن و فصلنامه ادبیات تطبیقی تایوان* اشاره کرد. *مجله مطالعات تطبیقی ادبیات و فرهنگ*، از سال ۱۹۹۹ به صورت فصلنامه الکترونیکی در دانشگاه پوردو در امریکا به سردبیری استیون توتوسی^۱ - پایه‌گذار ادبیات تطبیقی نوین - انتشار می‌یابد. نسخه چاپی آن نیز در پایان هر سال در دانشگاه پوردو به صورت مونوگراف چاپ می‌شود. این *مجله الکترونیکی*، که اعضای هیئت تحریریه آن از متخصصان ادبیات تطبیقی در دنیا هستند، به مرکزی برای بحث و تبادل نظر درباره آخرین تحولات این رشته تبدیل شده و مطالعه آن برای علاقه‌مندان به ادبیات تطبیقی سودمند است (انوشیروانی، ۱۳۸۷: ۱۶).

در ایران نیز مجلات و فصلنامه‌هایی تحت عنوان ادبیات تطبیقی به چاپ می‌رسد که از میان آنها می‌توان به *فصلنامه ادبیات تطبیقی به سرپرستی دکتر مهدی ممتحن و نشریه ادبیات تطبیقی دانشگاه شهید باهنر کرمان به سردبیری ناصر محسنی‌نیا* اشاره کرد. اما پرسش مهمی که در برخی مقالات به چاپ رسیده در بعضی از مجلات ادبیات تطبیقی مطرح است، این است که آیا هر پژوهشی را که در آن نامی از مقایسه یا تطبیق آورده شده است، می‌توان در قلمرو ادبیات تطبیقی جای داد. آیا مقایسه اشعار عطار و مولوی، جامی و نظامی، شاملو و فروغ یا هر دو شاعر ملی دیگر، مقایسه مدرنیسم با عرفان، مطالعه تطبیقی اسطوره‌ها، بررسی ویژگی‌های رمان نو، تبیین نظرهای یک نظریه‌پرداز ادبی یا مقایسه دستور زبان‌های مختلف در قلمرو ادبیات تطبیقی می‌گنجد؟ بحثی در این نیست که این تحقیقات می‌توانند در جای خود از نظر علمی بسیار ارزشمند باشند؛ ولی قلمرو ادبیات تطبیقی تا کجا است؟ اصولاً کدام متن را می‌توان با کدام متن مقایسه کرد، و به سخنی دیگر، معیار برای انتخاب متون در ادبیات تطبیقی چیست؟ پژوهشگر ادبیات تطبیقی، متون پژوهشی خود را براساس چه معیارها و نظریه‌های علمی برمی‌گزیند؟ استاد ابوالحسن نجفی - عضو پیوسته فرهنگستان زبان و ادب فارسی و مدیر گروه ادبیات تطبیقی فرهنگستان - اولین پژوهشگری است

1. Steven Tototy

که سی‌وچند سال پیش در مقاله‌ای با عنوان «ادبیات تطبیقی چیست؟» (نجفی، ۱۳۵۱: ۴۳۵-۴۴۸)، دربارهٔ این موضوع، مطلب نوشته‌اند. استاد در سخنرانی خود با عنوان «ادبیات تطبیقی و قلمرو آن» (یکشنبه ۱۶ تیرماه ۱۳۸۷ در محل بنیاد ایران‌شناسی) این موضوع را بیشتر شکافته و قلمرو پژوهش در ادبیات تطبیقی را تبیین کرده‌اند. مرحوم استاد حدیدی نیز در مقاله‌ای با عنوان «ادبیات تطبیقی، پیدایش و گسترش آن» (حدیدی، ۱۳۵۱: ۷۰۹-۶۸۵) از منظری تاریخی در این باره بحث کرده‌اند.

پیشینه ادبیات تطبیقی در ایران

دکتر طهمورث ساجدی در بارهٔ پیشینهٔ ادبیات تطبیقی می‌گوید:

ادبیات تطبیقی، با عنوان «ادبیات مقایسه‌ای یا سنجش» سال‌ها توسط فاطمه سیاح - صاحب کرسی این رشته - در دانشگاه تهران تدریس می‌شد. ایشان تحصیل‌کردهٔ روسیه بودند و به زبان‌های فرانسوی، آلمانی و روسی تسلط کامل داشتند؛ بنابراین، یکی از ویژگی‌های ممتاز یک تطبیق‌گر - یعنی تسلط بر چند زبان - را دارا بودند. اما متأسفانه به سبب فوت زودهنگام در جوانی، آثار زیادی از خود برجای نگذاشتند. آشنایی مخاطب ایرانی با این دانش، رسماً از سال ۱۹۵۱ پس از ترجمهٔ کتاب معروف ماریوس فرانسوا گیار^۱ توسط جمشید بهنام شروع شد و همزمان نوشته‌های پل ون تیگم مورد استفادهٔ محققان ایرانی قرار گرفت. این درس کم‌کم وارد دروس «ادبیات بیگانه» و «ادبیات فارسی» در دانشگاه‌ها شد و از آن زمان (۱۹۵۱) تا کنون، آنچه در ایران تحت عنوان ادبیات تطبیقی مطرح است، دیدگاه مکتب فرانسه، به‌خصوص آن چیزی است که از آن با عنوان «تأثیر و تأثر» نام برده می‌شود. این دیدگاه، رودرروی مکتب امریکایی است.

دکتر عبدالحسین زرین کوب سال‌ها به موضوع ادبیات تطبیقی پرداختند و در مطالعات خود هرگز تئوری را مد نظر نداشتند بلکه صرفاً به خود ادبیات تطبیقی (تأثیر و تأثر) توجه نشان دادند. دکتر جواد حدیدی نیز در اثر معروف خود، *از سعدی تا آراگون*، تأثیر ادبیات فارسی بر ادبیات فرانسه را مورد مذاقه قرار دادند؛ هرچند که در این اواخر، با ارائهٔ چند مقالهٔ قوی در مجلهٔ *لقمان*، این تأثیر را نه از قرن هفده، بلکه از قرن هجده (رنسانس) دانسته است.

1. Marius François Guyard

اثر دیگری نیز درباب نظریه ادبیات با ترجمه ضیاء موحد منتشر شد که کمتر از یک صفحه در آن به ادبیات تطبیقی اختصاص دارد که ایو شورل^۱ مطالب آن را در همین کتاب رد کرده است. امروز در دانشگاه‌های ایران، چند واحد در هر گروه علوم انسانی مرتبط با ادبیات به ادبیات تطبیقی اختصاص یافته که متأسفانه در آنها صرفاً به منابع در دسترس و موجود اکتفا می‌شود. ترجمه منابع جدید، به خصوص منابع تئوریک، از زبان‌های آلمانی، انگلیسی، اسپانیایی، ایتالیایی، روسی و فرانسوی، ضروری است.^۲

به‌طور خلاصه، سابقه ادبیات تطبیقی در ایران، به تأسیس کرسی ادبیات تطبیقی - که آن را «سنجش ادبیات» می‌نامیدند - در دانشگاه تهران توسط فاطمه سیاح (۱۲۸۱ مسکو - ۱۳۲۶ تهران) برمی‌گردد. پس از عمر کوتاه وی، دیگران از جمله استاد جواد حدیدی (۱۳۸۱-۱۳۱۱) - عضو هیئت علمی گروه زبان و ادبیات فرانسه دانشگاه مشهد و عضو پیوسته فرهنگستان زبان و ادب فارسی از سال ۱۳۷۰ - این راه را ادامه دادند. نگاهی اجمالی به این سابقه، حاکی از آن است که این رشته هیچ‌گاه به‌صورت گروه آکادمیک مستقل در دانشگاه‌های ایران راه‌اندازی نشده، هیچ انجمن علمی بدین نام در ایران شکل نگرفته، و هیچ مجله تخصصی - به‌غیر از فصلنامه *ادبیات تطبیقی و نشریه ادبیات تطبیقی* - در این زمینه به‌طور جدی منتشر نشده است. به عبارت دیگر، هیچ‌گاه این سه شرط اساسی (گروه آکادمیک مستقل، انجمن علمی، و نشریه تخصصی) - که معرف و پشتوانه تداوم و گسترش و پیشرفت هر رشته‌ای است - برای ادبیات تطبیقی در ایران فراهم نیامده است. در نتیجه، تلاش محدود پژوهشگران این رشته، راه به جایی نبرده و ادبیات تطبیقی، به‌رغم پشتوانه غنی و سترگ فرهنگ و ادب فارسی، همچنان در فضای آکادمیک ایران مغفول مانده است. امید می‌رود که توجه نهادهای علمی کشور به این رشته جلب و بسترهای لازم برای راه‌اندازی آن فراهم شود. البته پرهیز از هرگونه شتاب‌زدگی و سطحی‌نگری، شرط موفقیت و تداوم است. چه بسا در بسیاری از مقالات به‌چاپ‌رسیده در

1. Yves Chevrel

2. مصاحبه انتشارات امیرکبیر با دکتر طهمورث ساجدی (www.amirkabir.net)

مجلات ادبیات تطبیقی (علمی - پژوهشی) معتبر شاهدیم که محقق به‌زعم خود دو اثر را در تطابق با هم قرار داده، درحالی که کاری جز مقایسه و مقابله انجام نداده است.

دکتر نجفی در این باره می‌گوید:

هیچ ایرادی ندارد با کم شروع کنیم اگر درست شروع کنیم و برای ادامه راه برنامه‌ریزی دقیق داشته باشیم تا آیندگان آن را ادامه دهند. در سایر مراکز علمی دنیا نیز چنین بوده است. هیچ‌گاه یک نسل به‌تنهایی مسیر طولانی توسعه علمی رشته خاصی را نیمه‌وده است. آسیب‌شناسی جدی ادبیات تطبیقی، در همین عدم برنامه‌ریزی درازمدت و نظام‌مند نهفته است که باعث شده تلاش‌های پراکنده معدود پژوهندگان این رشته به جایی نرسد و با رفتن یک فرد، این رشته نیز تعطیل شود. مسئله دیگر این است که هرگونه پژوهش کاربردی بدون آشنایی اولیه با مبانی نظری و ریشه‌ای آن علم نه تنها آب در هاون کوبیدن است، بلکه موجب کژتابی ذهنی و فکری می‌شود که رسوبات آن تا سالیان طولانی باقی می‌ماند و زدودن آن اگر غیرممکن نباشد، بسیار سخت است. ادبیات تطبیقی، از این امر مسلم علمی مستثنی نیست. مغشوش‌بودن پژوهش‌های اخیر ادبیات تطبیقی، حاکی از این خلأ و کمبود است؛ هرچند که پرداختن به جنبه‌های نظری نباید موجب فراموشی جنبه‌های عملی و سودمند ادبیات تطبیقی گردد.^۱

اکنون، ادبیات تطبیقی - که شاید تعریف موجزش این باشد: «مطالعه تطبیقی آثاری که برخاسته از زمینه‌های فرهنگی گوناگون‌اند» (شورل، ۱۹۹۷: ۹) - در پنج محور کلی فعالیت می‌کند: ۱. مطالعه تأثیرات، ۲. تاریخ اندیشه‌ها، ۳. مطالعه انواع ادبی، ۴. مضامین، ۵. نقد جدید^۲ (سویه و تروبتسکوی، ۱۹۹۷: ۳۳). علی‌رغم آن، این رشته که پیوسته تحول می‌یابد و قلمروهای جدیدی می‌گشاید، هنوز به‌عنوان «دانش نو» (نجفی، ۱۳۵۱: ۴۳۵) مطرح و تغییر گرایش‌های اصولی آن نیز محل تأمل است.

1. www.hayatidaryoosh.blogfa.com/post-41.aspx

(نقل به‌مضمون از متن سخنرانی دکتر نجفی)

2. L'étude des influences
4. L'étude des genres
6. La nouvelle critique

3. L'histoire des idées
5. Les thèmes

نتیجه

تحولاتی که ادبیات تطبیقی در طول قرن گذشته داشته، معرف تحول مستمر آن بوده و تعاریفی هم که پیدا کرده، بیشتر مولود ملیت‌پرستی کشورهای بوده که ادبیات آنها در طول دو قرن گذشته جزو مهم‌ترین ادبیات‌های دنیا بوده است. اما قدر مسلم این است که گرایش‌های فعلی، دستاوردی جهانی بوده و معرف نظرهای تطبیق‌گران بزرگی است که ادبیات تطبیقی را نوعی بشردوستی می‌دانند.

طبق گفته دکتر نجفی:

ادبیات تطبیقی، سی سال پیش، از برنامه دانشگاه‌های ما حذف شد. چرا؟ کسی نمی‌داند. آیا اکنون وقت آن نرسیده است که این شاخه بسیار مهم و بسیار فعال و بارور علوم انسانی که در همه دانشگاه‌های جهان تدریس می‌شود، دوباره وارد برنامه درسی دانشگاهی ما شود؟

کتابنامه

- اسلامی ندوشن، محمدعلی. ۱۳۸۶. «جایگاه زبان و ادبیات فارسی در جهان معاصر»، کتاب ماه ادبیات، ش ۴.
- انوشیروانی، علیرضا. ۱۳۸۶. «راهی به شناخت دیگری»، شرق، ش ۸.
- _____ . ۱۳۸۷. «پنجره‌هایی گشوده رو به جهان»، اعتماد، ش ۱۷۶۲.
- _____ . ۱۳۸۹. «ضرورت ادبیات تطبیقی در ایران»، ویژه‌نامه ادبیات تطبیقی، ش ۱.
- بقایی، محمد. ۱۳۸۸. «اهمیت ادبیات تطبیقی و مطالعات بین‌فرهنگی»، اطلاعات، ش ۲۴۶۶۷.
- حدیدی، جواد. ۱۳۵۱. «ادبیات تطبیقی: پیدایش و گسترش آن»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد دوره ۸، ش ۳.
- _____ . ۱۳۷۳. از سعدی تا آراگون. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- حسن‌زاده، شهریار. ۱۳۸۸. «تجلی و تلاقی هفت شهر عشق در آثار مولانا و پائولو کوئیلو»، فصلنامه ادبیات تطبیقی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد جیرفت، ش ۳، ش ۹.
- دو کوئیاری، خاویر پرز. ۱۹۹۵. تنوع خلاقانه ما. پاریس: یونسکو.

رادفر، ابوالقاسم. ۱۳۸۷. «پژوهشی تطبیقی در وجوه مشترک فرهنگ و ادبیات فارسی و یونانی»، فصلنامه ادبیات تطبیقی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد جیرفت، س ۲، ش ۵.
 مارتینو، ژان پیر. ۱۳۸۱. شرقی در ادبیات فرانسه، قرون هفدهم و هجدهم. ترجمه و تلخیص جلال ستاری. تهران: نشر مرکز.
 نجفی، ابوالحسن. ۱۳۵۱. «ادبیات تطبیقی چیست؟»، ماهنامه آموزش و پرورش، ش ۷، ج ۴۱.
 یوست، فرانسوا. ۱۳۸۷. «مفهوم ادبیات جهان»، فصلنامه ادبیات تطبیقی دانشگاه آزاد اسلامی جیرفت. س ۲، ش ۵.

Chevrel, Y. 1997. *La littérature comparée*. 4e éd. Paris: PUF.

Guyard, M-F. 1969. *La littérature comparée*. 5e éd. Paris: PUF.

Pichois, C.; Rousseau, A.M. 1967. *La littérature comparée*. Paris: A. Colin.

Souiller, D.; Troubetzkoy. 1997. *Littérature comparée*. Paris: PUF.

Van Tieghem, P. 1951. *La littérature comparée*. 4e éd. Paris: A. Colin.